

## "سگ دونی"

م. بوند

رژیم برای از پا در آوردن ما هر لحظه حيله تازه ای می‌اندیشد. تازه ترین شیوه اش رها کردن زندانیانی در بندهای عمومی است که بر اثر فشارهای طاقت فرسای زندان حال روانی مساعدی ندارند. این کار را برای تضعیف سایر زندانیان و ایجاد رعب و وحشت در بند می‌کند. هر روز زندانی جدیدی از این دست وارد می‌شود. یکی از آسایشگاه (۱) می‌آید و از سکوت دیوانه کننده آنجا و شکنجه های جسمی و روانی سخن دارد. دیگری از گوهردشت می‌آید و از سلول های انفرادی آنجا می‌گوید که يك ماه ماندن در آن ها انسان را به جنون می‌کشاند و از قزل حصار می‌شنویم که حاجی داود سیستم شکنجه خود را برقرار کرده است. حاج داود، رئیس زندان قزل حصار این سیستم جدید شکنجه را دستگاه می‌نامد. می‌گوید موساد (۲) این شکنجه را برای آزمایش پیشنهاد کرده است تا در صورت موفقیت خود آن را به اجراء بگذارد. در این دستگاه تخت هائی تعبیه کرده اند که زندانی می‌باید به حالت چمباته با چادر و چشم بنددر آن بنشیند. با هر حرکت به او شلاق و توی سری می‌زنند. در داخل دستگاه سکوت محض حاکم است. سعی می‌کنند زندانی را به طور کامل از جهان خارج جدا کنند و حواس اش تخریب کنند. زانوهای بیشتر آنها آب آورده است. زندانیانی که بر اثر فشار زیادالوصف این دستگاه می‌برند ناگهان از بلندگوی زندان با صدای گوشخراش و خرد کننده ای نسبت به رژیم اعلام وفادری کرده و نفریشان را از گروه های مبارز اعلام می‌کنند. تعداد زندانیانی که می‌برند اعجاب آور است. آن دسته که تاب می‌آورند از وحشت تعداد روبه افزایش بریده ها، به اختلال حواس دچار می‌شوند. کسانی که می‌برند مجبورند بالای سر سایر زندانیان که هنوز نشسته و مقاومت می‌کنند بایستند و با هر حرکت کتک شان بزنند و گرنه زندانبانان بریدن آنها را تاکتیکی به حساب آورده و دوباره آن ها را در دستگاه می‌نشانند. زندانی در این دستگاه مجبور است به همان حالت نشسته، با چادر و چشم بند غذا بخورد و حق ندارد در حین خوردن، قاشق و بشقاب را به صدا در آورد و گرنه به برای ایجاد تماس با سایر زندانیان کتک می‌خورد.

"دستگاه" به مدت ۹ ماه برپا است و با رفرم دار و دسته منتظری برچیده می‌شود. عده ای را که از زندان های قزل حصار، گوهردشت و آسایشگاه به بندهای عمومی اوین می‌آورند کمترین اختلال روانی شان بلند حرف زدن با خود است. نگاهشان ثابت نمی‌ماند، بعضی ها به رژیم فحش می‌دهند و عده ای مدام سجده کنان روی سجاده پهن می‌شوند. در چنین شرایطی نام چند تن از ما را برای انتقال از بلندگو اعلام می‌کنند. هیچ کس نمی‌داند به کجا می‌رویم. در زیر هشت (۳) ما را به چند گروه تقسیم می‌کنند. این گروه ها قرار است به قزل حصار، آسایشگاه و گوهردشت فرستاده شوند. من جزء زندانیانی هستم که باید به گوهردشت بروم.

بعد از خروج از اوین اجازه می‌دهند چشم بندهایمان را برداریم. از دیدن فضای بیرون و مردم احساس وصف ناپذیری دارم. تا این لحظه هرگز فکر نمی‌کردم دوباره موفق به دیدن مردم شوم. از فرصتی که پیش آمده هیجان زده شده ام. می‌خواهم مردم را در آغوش بگیرم. ده دقیقه آخر سفر اوین به گوهردشت را با چشم بند طی می‌کنیم. وقتی از ماشین پیاده می‌شویم صدای وحشت آورد در های آهنی که به صورت اتوماتیک باز و بسته می‌شوند بار دیگر مرا از مردم جدا می‌کنند و غمی سنگین بر دلم می‌نشیند.

بعد از باز و بسته شدن سه در وارد بند می‌شویم. به نگاهی تحویل مان می‌دهند. وارد يك سلول  $3 \times 1/5$  متر می‌شویم و در بلافاصله پشت سرم بسته می‌شود. هوا خیلی سرد است. در سلول تنها يك موکت  $1 \times 2$  متر به چشم می‌خورد. چند ساعتی قدم زدم. صدای کشیده شدن چرخ غذا در بند مرا بخود آورد. در سلول را که باز کردند وسایل شستشو و پتو خواست. نگهبان غذا را به دستم داد و بدون اینکه حرفی بزند در را بست. دوسه ساعت بعد در زد، کمی پودر و يك پتو به من دادند. اعتراض کردم، به اعتراض جوابی داده نشد. بعد از تمیز کردن سلول و خوردن شام مجبور شدم از همان يك پتو بعنوان روانداز و زیرانداز استفاده کنم. تا صبح از سرما لرزیدم. صبح قبل از صبحانه در سلول باز شد و لاجوردی و نیری (حاکم شرع) را در مقابل خود دیدم. لاجوردی بعد از آنکه با لحنی تمسخرآمیز اسم و مشخصات و اتهام را پرسید، سؤال کرد که آیا حاضر به انجام مصاحبه هستم و وقتی جواب منفی شنید با صدائی که حاکی از اطمینان بود گفت: "آنقدر اینجا می‌مانی تا حاضر به مصاحبه شوی." با توجه به آنچه از اوضاع گوهردشت شنیده بودم، پاسخش چون پتکی بر سرم کوبید. تا شب به آن فکر می‌کردم. پس از آن، هر روز صبح مراسم سؤال و جواب تکرار می‌شد و من مدام به آن می‌اندیشیدم و از خود می‌پرسیدم که لاجوردی این اطمینان را از کجا آورده. وحشت وجودم را پر کرده بود. هر از گاهی از دور صدای متنسج يك زندانی را می‌شنیدم که ناسزا می‌گفت و با خود حرف می‌زد. از خود می‌پرسیدم که زندانی ها تحت چه شرایطی دچار این وضعیت می‌شوند و چطور تعادل خود را از دست می‌دهند. گاه حتی به طبیعی بودن رفتارهای خود شك می‌کردم و به همین خاطر خودم را مدام امتحان می‌کردم. از قلم و کاغذ و نخ و سوزن در سلول خبری نبود و من گاهی فکر می‌کردم طرز استفاده از آن ها را فراموش کرده ام. حتی مطمئن نبودم که هنوز قادر به خواند و نوشتن هستم. نگرانی خانواده ام از وضعیت من بر دردهایم می‌افزود. آنها کاملاً روحیه خود را باخته بودند و من به اجبار از آنچه در زندان بر ما می‌گذشت به آنها هیچ نمی‌گفتم. در هر ملاقات نگرانی بیشتری ابراز می‌کردند و تلاش من برای رفع نگرانی آن ها بی‌فایده بود. عکس العمل های آنها باعث می‌شد بیش از پیش به غیرطبیعی بودن برخوردهایم فکر کنم. به نظرم می‌رسید که ریشه نگرانی آنها در برخوردهای غیر طبیعی من است. بعد از هر ملاقات برخوردهایم را زیر ذربین می‌گذاشتم. آن ها شنیده بودند هر کس بیش از يك ماه در گوهردشت بماند دچار اختلال حواس می‌شود. هر بار به آن ها اطمینان می‌دادم که جای نگرانی نیست و زندان ها مثل هم اند اما آنها باور نمی‌کردند. به آنها گفته بودند تنها اعدامی ها را در سلول های انفرادی گوهردشت نگه می‌دارند.

هرگاه به خاطر شرایط سختی که در آن بودم به نگهبان اعتراض می‌کردم، او در جواب می‌گفت: "کاری نکن به جای بدتری از اینجا بفرستند." از خودم می‌پرسیدم که جای بدتر از اینجا کجا می‌تواند باشد. سیاهچال؟ بعدها فهمیدم جایی است که آن را سگ دونی می‌نامند. انباری بود بسیار تاریک با عرض و طول و ارتفاع يك متر. سگ دونی در يك بند متروکه و خالی قرار داشت. در آنجا سکوت مطلق حاکم بود. حتی صدای چرخ غذا هم بگوش نمی‌رسید. هنگام غذا دادن نگهبان پا ورچین و بدون کوچکترین صدائی که به نزدیک می‌شد و ناگهان در را باز می‌کرد. نور مختصر داخل بند مثل سوزن در چشم فرو می‌رفت. روزی سه بار مسیر طولانی ی را با چشم بند برای شستن ظرف و استفاده از

دستشویی طی می کردم و هر بار کوچکترین اعتراض به درگیری با نگهبان می انجامید. بعدها فهمیدم که چندین زندانی به دلیل درگیری لفظی با نگهبان مورد ضرب و شتم قرار گرفته اند و آنقدر سرشان به دیوارهای سگ دونی کوبیده شده که تعادل روانی خود را از دست داده اند. نگهبانان می گفتند تا آن زمان کسی بیش از ۴۸ ساعت در سگ دونی دوام نیاورده است. اما به نظر من، در مدتی که در سگ دونی بسر بردم، بدترین شکنجه دیدار صبحگاهی با لاجوردی و سؤال و جواب مسخره ای بود که تکرار می شد؛ شکنجه ای که ۹ ماه به طول انجامید.

- 
- ۱- آسایشگاه ساختمان جدیدی است که در دوران رژیم جمهوری اسلامی به بنای قدیمی زندان اوین افزوده شد. این ساختمان دارای تعداد زیادی سلولهای انفرادی و مجرد است.
  - ۲- موساد سرویس جاسوسی و اطلاعاتی اسرائیل است.
  - ۳- زیر هشت به محوطه ورودی بند گفته می شود. این نام در دوران رژیم سلطنتی در زندان قصر مرسوم گردید و بخاطر بندهای هشت گانه این زندان است. ورودی بندهای هشت گانه در محوطه مشترکی است که دفتر زندان در آن قرار دارد.